وضع شهر تهران در حدود شصت سال قبل

ا.ب.س

وضع شهر تهران را در حدود شصت‏ سال قبل از آنجا که بخاطر دارم توضیح‏ می‏دهم به خواندنش می‏ارزد.مرکز شهر تهران میدان سپه(توپخانه)بود که بمناسبت‏ توپ بزرگی که در وسط آن قرار داده بودند توپخانه نامیده می‏شد.

در هر ضلع این میدان یک یا دو دروازه‏ بود در ضلع شمالی دو دروازه بود که یکی به‏ خیابان لاله‏زار و دیگری به خیابان فردوسی‏ (علاء الدوله)باز می‏شد و طول این دو خیابان‏ فقط تا خیابان نادری بود.دروازه شرقی به‏ خیابان امیر کبیر(چراغ برق)باز می‏شد که تا سه راه امین حضور ادامه داشت و از آنجا بطرف جنوب می‏پیچید و تا گار ماشین‏ دودی که به حضرت عبد العظیم میرفت ختم‏ می‏شد.دروازه‏های جنوبی یکی به خیابان‏ ناصر خسرو(ناصریه)که تا یک بازارچه‏ که ادامه بازار بزرگ امروزی است ختم‏ می‏شد و چندین سال قبل آن بازارچه کوچک‏ را خراب کردند دروازه دیگر به خیابان باب‏ همایون باز می‏شد که هنوز بهمان اسم نامیده‏ می‏شود و جز اینکه عریض‏تر شده چندان‏ تغییری نکرده.دروازه‏های غربی یکی به‏ خیابان سپه که تا حسن‏آباد ادامه داشت و از آنجا بطرف جنوب می‏پیچید و چون بدر- وازه قزوین منتهی می‏شد بنام خیابان دروازه‏ قزوین می‏نامیدند که همان شاهپور امروزی‏ است.دروازه دیگر به میدان مشق باز می‏شد میدان مشق میدان وسیع مدوری بود و چنانچه‏ از اسمش معلوم می‏شود برای مشق نظامیان‏ بود و این میدان دروازه دیگری مقابل این‏ دروازه داشت که به خیابان قوام السلطنه باز می‏شد شمال آن خیابان میدان خیابان سوم‏ اسفند و جنوب آن خیابان سپه بود گاهی‏ عابرین پیاده که می‏خواستند از میدان توپ‏ خانه به خیابان قوام السلطنه بروند راه را میان بر کرده از وسط میدان می‏گذشتند اما این کار در همه وقت روز میسر نبود بعد از ظهرا و شبها از اول غروب برای زنها که خیلی‏ خطرناک بود برای مردها هم چندان امن‏ نبود چه بسا که دزدها و راهزنها سر راه بر عابرمی‏گرفتند و او را لخت می‏کردند و چون دادرسی در میان پیدا نمی‏شد اگر صدایی می‏کرد جانش هم در خطر بود.خیابان- های نامبرده کم‏وبیش معمور بودند اما مرکز شهر و محل اجتماع همان قسمت جنوب(بازار) و مشرق بود.مغرب میدان سپه و جنوبی غربی‏ قسمتهای آباد داشت از جمله حسن‏آباد،باغ‏ شاه،جنوب غربی گذر وزیر دفتر و غیره ولی‏ اینها هرکدام جداگانه بودند و فواصل آنها بطور منظم خانه و دکان نبود در خیابان قوام- السلطنه به مناسبت اینکه جنب قزاقخانه و میدان مشق بود چند خانه مسکونی و دکان‏ بود ولی بیشتر ساکنای آن ارامنه بودند عده معدودی هم مسلمان.

پدربزرگ(پدر مادر)من که افسر ارتش آن زمان بود مقداری زمین روبروی‏ باشگاه امروزی افسران می‏خرد که برای‏ خودش و برادرهایش هریک جداگانه بسازد ولی از قرار؟؟؟؟؟بعلت دوری از مرکز قبول نکردند و فقط خودش با خانواده از آنها استفاده کرده ساکن شدند و عجیب این بود که حتی در زمان بچگی من بیاد دارم که هر وقت فامیل پدری من که در ناحیه پامنار و سرچشمه و آن صفحات زندگی می‏کردند می- خواستند بدیدن ما بیایند همدیگر را خبر می‏کردند تا در تحمل رنج این سفر تنها نباشند و اگر جوانها بیک صبح تا عصر اکتفا می‏نمودند خانمهای مسن‏تر دو سه شبی در منزل ما اطراق می‏کردند و دریغ داشتند از اینکه این دیدار صعب الوصول و خسته‏کننده‏ را که تجدیدش به آسانی مسیر نبود بیک روز برگزار کنند.

آمدیم سر وسائل نقلیه شهر:از میدان‏ توپخانه واگونهای اسبی روی ریل به چند طرف شهر کشیده شده بود یکی بطرف بازار که انتهای آن جلوی بازار بزرگ بود یکی‏ بطرف خیابان سپه که از چهار راه حسن‏آباد دو شعبه می‏شد یک مستقیم بطرف باغشاه می- رفت و دیگری به جنوب می‏پیچید و تا میدان‏ شاهپور می‏رفت یکی دیگر به لاله‏زار و آخری‏ به خیابان امیر کبیر و از سه راه امین حضور بطرف دروازه حضرت عبد العظیم که گار ماشین دودی بود منتهی می‏گردید و کرایه‏ بلیط هریک از این خطوط پنج الی شش شاهی‏ بود ضمنا بین شهر تهران و قصبه حضرت عبد- العظیم راه آهن بود که معروف به ماشین‏ دودی بود و با پرداخت پانزده شاهی(سه‏ ربع ریال)در مدت نیمساعت مسافرین از آن‏ استفاده می‏کردند.به هیچ نقطه دیگر از اطراف تهران مسافرت باین آسانی ممکن‏ نبود چون اگرچه در تمام نقاط این کشور مقبره‏هایی باسم امام‏زاده وجود داشت اما هیچ‏یک باعتبار این یکی نبود و زوار باین‏ زیادی نداشت بنابراین از قراری که شنیدم‏ بکژیکیها امتیاز این خط را گرفته بودند و خوب هم استفاده می‏کردند.

خودم هم احساس کردم‏ تماشاچیان فریاد میزنند او را بزن بکش زود باش مهلت نده آنقدر این جمله را تکرار کردند که منهم دیوانه شدم و در مقابل دوست‏ خود را نمیدیدم بلکه او را دشمن خود تصور میکردم و در فکر نابود کردن او بودم حریف‏ را بزمین زدم پاهایش مانند چوب و دستهایش‏ بی‏حس شد خودش بیهوش بر زمین افتاد حالا که این جریانرا بخاطر می‏آورم متأثر و پشیمان می‏شوم و از این ورزش دست برداشته‏ام‏ یعنی بازی ورزشی که در آن حریف آدمی‏ اول دوست عزیز و مهربان است اما در بازی‏ مشت‏زنی دشمن جانی جلوه‏گر می‏گردد و در این بازی هریک از دو طرف منتظر وقوع‏ حادثه خطرناک و کشنده برای خود یا طرف‏ مقابل است!